

بازتاب فرهنگ هند در شعر نظیر اکبرآبادی

هند یکی از کشورهای متمدن و مهد زبان فارسی است. شکی نیست که ادبیات فارسی هند میراثی است گران‌بها که بیانگر شکوه و عظمت اندیشه و فرهنگ دو ملت هند و ایران است. این میراث نمایشگاه ذوق و هنر ایرانی و هندی است. چندین قرن پیش زبان فارسی در این سرزمین خیمه زد و اندیشه‌های شاعران بومی بر آن تأثیر گذاشت. آهسته آهسته شاعران و نویسندگانی مانند امیر خسرو دهلوی، جمالی دهلوی، غالب، بیدل و اقبال و غیره ظاهر شدند. نظیر اکبرآبادی یکی از شاعرانی بود که فرهنگ هند را در شعر فارسی خود گنجانده است. در این مقاله نمونه‌های بارز این بازتاب فرهنگی در کلام نظیر اکبرآبادی ارائه شده است.

معرفی شاعر

شیخ ولی محمد متخلص به نظیر اهل آگره بود. وی تقریباً صد سال زندگی کرد و در سال ۱۲۴۶ هـ/ق/۱۸۳۰ م. از این دارفانی رحلت نمود. نظیر از خانواده اشراف و سیزدهمین و تنها فرزند خانواده بود، قبل از او دوازده خواهر و برادر وی فوت شده بودند. وی با دعای درویشی از نعمت زندگی بهره یافت. آن درویش چنین دعا کرده بود: "فرزندی که به دنیا می‌آید آوازه‌اش مانند بوی خوش گل شکفته به دور دست‌ها خواهد رسید".^۱ نظیر قلندرانه زندگی می‌کرد و بی‌همه و با همه بود. وی بین مردم هیچ تفاوتی قایل نبود. وی تمام زنجیرهای طبقاتی اجتماعی را شکسته، شمع انجمن مستضعفین گردید. شیفته در گلشن بی‌خار می‌نویسد که "در حلم و خلق و انکسار بی‌نظیر بود".

۱. کلیات نظیر اکبرآبادی، مقدمه.

آثار نظیر اکبرآبادی

نظیر شاعر زبان اردو است ولی حق این است که او شاعر زبان فارسی هم بود. وی یک دیوان فارسی داشت که پس از تقسیم هند، به پاکستان رسید، حالا هیچ خبری نیست که کجاست. وی تمام دیوان حافظ را به زبان اردو تضمین کرده بود. علاوه بر این وی نه رساله به فارسی نوشت و یک رساله به زبان اردو و یک دیوان دو زبانه فارسی و اردو دارد. کلیات اردوی وی چاپ شده که دارای چند غزل، واسوخت و ابیات متفرقه فارسی هم هست. وی مرثیه هم سروده است که در ویژه‌نامه مجله «العلم» در سال ۱۹۹۲ میلادی چاپ شده است.

نظیر اکبرآبادی بی‌نیاز از گوناگونی مکاتب ادبی، پیرامون انسان‌ها می‌گردید و واقعیت‌نگاری می‌کرد. وی در شعرگویی ظاهراً شاگرد هیچ کس نبود البته آثار شاعران کلاسیک فارسی را مطالعه و از آنها پیروی می‌کرد. شغلش معلّمی بود و عربی و فارسی را خوب می‌دانست.

نظیر شاعری سنت شکن بود، نه در مدح امرا و شاهان قصیده نگاشت و نه هجو کرد البته نعت و منقبت و ستایش عرفا و رهنمایان ادیان مختلف را در کلام وی می‌بینیم. ساختمان شعر نظیر مبنی بر مشاهده و تجربه وی است نه بر بنای تقلید درباریان. همین بود که مردم به کلام وی اعتنا نکردند و آن را پوچ انگاشتند.

نظیر در جستجوی صنایع و بدایع نیست ولی شیوه بیان او مزیت دیگری به وجود می‌آورد و ناآگاهانه لطافت بدیعی در بیان معانی لطیف مشحون است.^۱ برخی از غزل‌های نظیر تحت تأثیر حافظ و عطار است.

حافظ غزلی دارد با مطلع:

تاب بنفشه می‌دهد طره مشک سای تو پرده غنچه می‌درد خنده دلگشای تو

عطار نیز غزلی بر همین وزن و قافیه دارد:

ای دل مبتلای من شیفته هوای تو دیده دلم بسی بلا آن همه از برای تو

غزل نظیر چنین است. هر سه غزل به نوبه خود اهمیت دارند:

۱. مجمع مضامین، برگ ۸-۹.

ماه به چرخ منفعل ای صنم از لقای تو لعل ز رنگ خود خجل در لب جانفزای تو
 نرگس باغ را کجا قدر بود به چشم من هست پسند خاطرم چشم کژ ادای تو
 ظلم کنی وگر جفا چین به جبین نیاورم هرچه بخواهی آن بکن ای دل من فدای تو
 گام تو هر کجا فتد وقت خرام ای نگار من به مراد دل دهم بوسه به نقش پای تو
 خواه بخوان به سوی خود خواه بران زکوی خود ای من من تو شاهدهی هرچه پسند رای تو
 چند دل نظیر را رنجه کنی ز تاب هجر

زود بیا به نزد [او] ورنه صنم رضای تو^۱

نظیر دوستدار گلگشت است و طبیعت را دوست دارد. در رساله‌های وی غزل‌هایی دیده می‌شود که در آن جلوه‌های بهار را ارائه داده است. غزل زیر، بهاریه است و مضامین خوبی دارد. اگر حرف روی قافیه «ر» نمی‌بود مترنم‌تر می‌بود:

دلا نوید که در هر چمن بهار رسید وفور فرحت و عشرت به روزگار رسید
 میان برگ رخ غنچه‌ها پدید آمد دمید سبزه و هر گل به شاخسار رسید
 بساط بلبل و قمری به وصل گلبن و سبزه به هر نهال هجومی ز برگ و بار رسید
 عیان شکفتگی و نزهت و نسیم و صبا ز نهر نیز طراوت به هر کنار رسید
 دگر صدای عنادل بلند شد هر سو به گوش زمزمه و نغمه هزار رسید
 دل نظارگیان تازه‌تر ز حسن چمن مشام هم به شمیمی که بار بار رسید

در این بهار مهیا نظیر آن که کسی

ز در درآید و گوید همین که یار رسید^۲

نظیر غزلی نیز به رنگ قآنی سروده است که رونق بهار ایران را دارد. شاعر نعمت‌های الهی را می‌شمارد که برای عیش اهل جهان فراهم آمده است:

به صد رنگینی و نزهت به هر گلشن بهار آمد گل آمد بلبل آمد سبزه آمد برگ و بار آمد
 ز جعد سنبل و ریحان و از زلفت بنفشه هم شمیم عنبر آمد نکهت مشک تتار آمد
 به پای هر نهال و بر فراز شاخ هر گلبن تذرو و کبک آمد، عندلیب آمد، هزار آمد
 به عیش‌افزایی اهل جهان در صحن هر گلشن هجوم لاله آمد کثرت نسیرین و نار آمد
 برای مستی یاران می‌کش هم به کیفیت مل آمد، ساقی آمد، می به ساغر تا کنار آمد

۱. مجمع مضامین، برگ ۱۷.

۲. همان، برگ ۱۷.

طرب آراست از خوبی طهور خود به هر جانب نشاط آمد به هر دل عیش با هر کس دچار آمد

نظیر از نازنینان چمن گردید خوش چندان

که گویی در بر او گلرخ آمد، گلغذار آمد^۱

نظیر سراپای شیرین معشوقش را به صورت دلپذیری به یاد می‌آورد و به کمک تشبیهات و استعارات زیبا بر پرده شعر می‌کشد که نشانگر جمال دوستی شاعر است. تسلسل بیان در شعر او موج می‌زند:

غزل

دلبری دیدم که حسن او نیاید در بیان

ور مقرر برآورم یک شمه این باشد از آن

زلف سنبل جبه مه ابرو دو تیغ آبدار

چشم نرگس هر نگه ناوک فکن مژگان سنان

گوش گل بینی الف رخسار هم خورشیدوش

لب شکر دندان گهر نقش دهن هم غنچه‌سان

بر زبانش نرم‌تر گفتار شیرین خنده قند

در صدا لذت ذقن سیمین تبسم دلستان

کتف گو گردن صراحی هر دو بازو شاخ سرو

کف ملایم پنجه نازک‌تر انامل هم چنان

خط دستی چون رگ گل ناخنش هم مثل بدر

سینه چون آینه تن نسرین شکم قاقم نشان

بر سمن هم ناف نیکو پشت مثل لوح سیم

هم میان باریک چون مو بلکه مو وصفش کنان

در خرامش خوش ادا از نازکی دلبر نظیر

هم لباسش پرتکلف زیورش هم خوش عیان^۲

۱. انشای محفل حسن، برگ ۷.

۲. همان.

نظیر در بعضی موارد سراپای معشوق را طوری نظم می‌کند که لحن وی به یکبارگی تغییر می‌کند و نوعی نوآوری را نشان می‌دهد. وی در فضای خاص هندوستان پرواز می‌کند و دم از معشوق دلربای هندی که زن است می‌زند. او را در لباس هندی می‌بیند و در سخن وی بوی دلپذیر عطر هند را استشمام می‌کند و به این صورت کمال و قدرت و هنر و اشعاری به چشم می‌خورد.

در هندوستان زنان چادری می‌پوشند که به آن دوپته می‌گویند، طولش دو متر و نیم و عرضش یک متر و چند سانتی متر می‌بود که حالا کمتر شده است. معشوق نظیر هم حقیقی، هم مجازی و هندی است. معشوق وی زنی است که چون او را در چمن با چادر صورتی رنگ می‌بیند؛ حیرت می‌کند که این کدام گل است که برگش این قدر طول و عرض دارد:

دوپتۀ تو گلابی و من به این حیرت
که برگ گل به چنین عرض و طول بس عجب است^۱

واسوخت

نظیر در واسوخت احساسات درونی را با درد و غم بیان نموده است که خوانندگان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. دو واسوخت در کلیات او هست: یکی سه‌بیتی و دومی چهاربیتی است.

گر تو باشی عاشق خوبان ترا از جان چه کار و تو دل دادی بتان را از ره ایمان چه کار^۲

*

که ترا گفت که با من ز وفا حرف مزن چین بر ابرو زن و یک بار به ما حرف مزن^۳
حسن تعلیل علتی است که در شعر بر بنای خیال‌انگیزی همیشه مورد پسند اهل ذوق بوده است. نظیر در کلام خود این صنعت را به نحو عالی گنجانیده، می‌سراید:
قبای چهینت در آغوش نازنین خوبان برای زینت مُلتان و خوبی چین است^۴

۱. عبدالمؤمن الفاروقی، کلیاتِ نظیر، ص ۷۱۳.

۲. عبدالباری آسی و اشرف علی، کلیاتِ نظیر، ص ۷۱۹.

۳. غالب‌نامه، ص ۷۴۱.

۴. همان، ص ۷۱۵.

عَلَّتْ قَبَائِیْ گَلْدَارِ پُوشِیدِن نَازنِین مَایَهٗ رَاحَت و زینتِ بَدَنِ بُوَدِن اَن نِیست بَلکَه شاعِر می گوید کِه اِین امر باعث «زینت مُلتان و خوبیِ چین» است. حنا گرفت سر انگشت او چو از فندق برای آن که بگیرند ساعد از انگشت^۱ ساعد از انگشت گرفتن محاوره‌ای است یعنی بی‌باک شدن. معشوق نظیر بر سر انگشت حنا زده بهانه‌ای برای نزدیک شدن به عاشق دارد. لباس معشوق و حنابندی فضای هند را نشان می‌دهد. آوردن صفات متعدد برای موصوف واحد با نظم خاص، لطف خاصی به شعر نظیر داده است:

تَبَسَّمِ کَرْدَم و گفتم به آن شوخ که خوبان در سخن حاضر جواب‌اند

*

ز تشریف تو اکنون من به چندین لطف می‌نازم

که یار آمد دل آمد راحت آمد انبساط آمد^۲

*

دل فگار را نیازی تا دل خود خوش کنند نازنینان را نگاهی تا دل ایشان برند^۳

کاربرد واژه‌های هندی

نظیر در اشعار خود نمونه‌های شیرین و لطیفی از کاربرد واژه‌های هندی و فارسی را با تصرف بسیار دقیق و خلاقیت فراوان ارائه داده است:

رضایی^۴ بر سر رنگین ادایان به هر رنگی که باشد دلفریب است

*

فراوان خوشدلی در هر قیاسی نمایان جابجا کهیلین بتاسی

۱. غالب‌نامه، ص ۷۱۵.

۲. عبدالؤمن الفاروقی، کلیات نظیر، ص ۷۱۵.

۳. همان.

۴. نوعی لحاف است.

خال در شعر نظیر

تشبیهات نظیر دلپذیر و خلاقانه است. وی در بیت زیر خال را به افعی و گرد بودنش را به چنبر زدن مار شبیه کرده است اینگونه تشبیه نشانگر فرهنگ و جغرافیای هند است: تشبیه خال و زلف به رو این که افعی‌یی گردک زده به سایه سنبل نشسته است^۱ در شعر دیگر خال، سامان تسکین است. در سراسر جهان لباس سوگواری مشکی است. شریک غم نیز چون برای تسلیت می‌آید سیاه می‌پوشد. پس از سیاهی خال استفاده کرده می‌سراید:

دید آرام دلم ناله به جنبش آمد یافت بی‌تابی جان خال سیه تسکین داد^۲
در جایی دیگر خال را به عنوان شاهد نشان داده است.

رخ او برد گوی از نسـرین شاهدش کیست؟ خال عارض او^۳
شاعر خال را به قرص عنبر تعبیر کرده که تعبیری با احساس و لطیف است. نظیر هنرمندی نوآور است و او خود احساس می‌کند که کاربرد این گونه واژه‌ها کلامش را نمکین کرده است:

چيست تمثيل از برای خال این چاه ذقن قرص عنبر بر سر چه از گره افتاده است^۴
جایی دیگر می‌سراید:

عجب خال سیه بر عارضت ای سیمتن دیدم بروی برگ نسرین دانه مشک ختن دیدم^۵
این تشبیه اگر اشتباه نباشد، مربوط به پان است که بر برگ پان پس از مالیدن آهک دانه‌های سیاه هل را می‌گذارند تا دهن معطر باشد.

عید

در بیت زیر نظیر در بیان احساسات قشر بی‌سر و سامان جامعه که محتاج نگاه لطف ارباب غروراند، ماهرانه تصویری ارائه داده است و واژه‌گزینی عید و بعید موجب تأثر

۱. عبدالمؤمن الفاروقی، کلیات نظیر، ص ۷۱۳.

۲. همان، ص ۷۱۵.

۳. همان، ص ۷۲۴.

۴. همان، ص ۷۱۳.

۵. بزم عیش، برگ ۱۹.

خواننده می‌گردد:

غرور حسن درین روز عید گر لطفی کند به حال غریبان کجا بعید بود

جامه زیب

در این بیت «جامه زیب» به کسی گفته می‌شود که هر لباس به او می‌زیبد و زینده بزم نیز هست این ترکیب مخصوص به هند است:

درآمد جامه زیب اینجا به این عزم که بزم از جلو او زیب گیرد^۱

عرق

نظیر واژه عرق را با تشبیهات فریبا و معانی تازه به کار برده است. تجسم وی قطره محدود را بر بنای دریافت‌های حسی گاهی خجل می‌کند و گاهی بهاران و گاهی شب‌نم و گاهی با آبروی گرمی می‌بازد:

عرق آمد به جبین تو به این آب کزو عرق جبهه تابان بتان آینه‌ای‌ست

چین

چین نشانگر تندی و تلخی است. نظیر با کمال زیبایی و شیرینی بیان گره‌ها را باز می‌کند. معشوقی به او می‌گوید که تو از من نمی‌ترسی؟ او پاسخ می‌دهد:

من آن نیم که بترسم ز چین پیشانی چین معامله اکثر به پیشم آمده است

حنا

شاعر بر حنای دست لعل دل را نثار می‌کند که بسیار زیبا است:

حنای دست تو دیدم کنون چه کار کنم مگر همین که بر او لعل دل نثار کنم

*

حنای دست نهان در دوپته بنمودی چه سود لعل نهفتن به پرده شب‌نم
عشق نظیر به مدارج ارفع و اعلی رسیده بود. معشوقش مغرور، نگار رنگین و خود
لایق تحسین است. حق این است که این تأثیر تعلیمات قرآنی است و این‌گونه
احساسات به شدت در کلام عرفا دیده می‌شود:

۱. عبدالؤمن الفاروقی، کلیات نظیر، ص ۷۱۵.

(۱)

در بزم چو آمد آن نگار رنگین بنشست به صد غرور و ناز و تمکین
گفتم که «دمی گرد تو گردم ای شوخ» فرمود «چه خوش، تو لایق گفتن این»

(۲)

آراست چو حسن خویش آن لعبت چین آن دم به زبان نرم و صد عجز قرین
گفتم که سر زلف ترا دست کنم فرمود «چه خوش تو لایق گفتن این»

(۳)

آن شب مه چو آن مه زهره جبین با عشرت و انبساط و زیب و تزین
گفتم که «بیا تو در بر من یکدم» فرمود «چه خوش تو لایق گفتن این»

صنعت تلمیح (غزل‌های دو زبانه)

نظیر بعضی از غزل‌ها را در دو زبان سروده است، یعنی چند بیت در اردو و چند بیت در فارسی. چند بیت فارسی در اینجا نقل می‌شود که نشان می‌دهد وی چگونه با لحن خاص خود از اردو به فارسی گریز زده است:

نظیر ایک دن اس تندخو سے میں نے کہا^۱ به فارسی که ای مه عذار، زهره جبین
چه کرده‌ام که نگاهی به حال من نکنی چه گفته‌ام که نگویی «دمی بیا بنشین»
بجز جفا و تعدی نمی‌کنی بر من نظر عتاب قرین داری و جبین پرچین
دل‌م برای همین برده‌ای که ظلم کنی شنید و گفت بلی برده‌ام برای همین^۳

تضمین

نظیر دیوانی داشت که در آن بر غزل‌های حافظ تضمین سروده بود:

رہوں کاہے کو دل خستہ پھروں کاہے کو آوارہ^۲ اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را
خدا گر مجھ گدا کو سلطنت بخشے تو میں یارو^۴ به خال هندوش بخشم سمرقند و بخارا را

۱. عبدالمؤمن الفاروقی، کلیاتِ نظیر، ص ۷۳۳: (آل عمران/۳۱).

۲. روزی نظیر به آن تندخو چنین گفتا.

۳. عبدالمؤمن الفاروقی، کلیاتِ نظیر، ص ۵۷.

۴. چرا دلخسته و آواره باشم.

۵. یاران! اگر خدا من گدا را سلطنت بخشد.

ہم اپنا تو بہشت و چشمہ کوثر سمجھتے ہیں^۱ کنار آب رکناباد و گلگشت مصلّا را
 زمیں پر آیا جب یوسف اسی دن آسمان رویا^۲ کہ عشق از پردہ عصمت برون آرد زلیخا را
 جو صاحب حسن ہیں ہر گز نہیں محتاج زینت کے^۳ بہ آب و رنگ و خال و خط چہ حاجت روی زیبا را
 بتوں کی گالیوں میں بھی عجب لذت نکلتی ہے^۴ جواب تلخ می زبید لب لعل شکرخا را
 تو ہستی کی گرہ پر عقل کا ناخن نہ توڑے دل^۵ کہ کس نگشود و نگشاید ز حکمت ابن معمارا
 نظیر اس لطف سے تضمین کر تو مصرعہ حافظ^۶ کہ بر نظم تو افشاند فلک عقدِ ثریا را^۷

نمونہ‌های زیادی در دست نیست ولی بندش مصرعہ‌های اردو و فارسی نمایانگر مہارت و ہنرمندی شاعر برجستہ در ہر دو زبان است و پدیدآورندہ فرهنگ آن دورہ است کہ مردم چہ طور با فارسی می‌زیستند. ریشہ‌هایش چقدر عمیق بود کہ در تمام شئون زندگی بہ کار می‌بردند و از طراوت زبان جویبارهای گوناگون لہجہ‌ها و گویش‌ها را بہ وجود می‌آوردند.

در آثار فارسی نظیر بسیاری از واژہ‌های اردو و ہندی مورد استفادہ قرار گرفتہ است. بہ چند نمونہ اشارہ می‌شود.

صندل، پان، تلک، رام، ہنومان، پوجاریان، مندر، کلت، سکھیان، نرت، بہجن، بانسری، نندکشور، مدن موهن، مندلال سکھی، بلہاری، گویی، ہریالی، جی مہاراج، کمل نین، بادلہ پوش، چاندنی، دوپتہ، دہان پان، گمری، گہری گلابی، سنہری، ہارسنگہار، کاجل، تیکہ، تیکی، پھونچی، جھومر، کرن بھول، بالہ، چنپاکلی، آرسی،

۱. ما بہشت و چشمہ کوثر خودمان می‌دانیم.

۲. روزی کہ یوسف بر زمین آمد آسمان گریہ کرد.

۳. آنان کہ صاحب حسن‌اند محتاج زینت نیستند.

۴. لذت عجیبی است در دشنام بت‌ها. (ممکن است این بیت غلط کتابت شدہ باشد: زیرا کہ قبل از "کلنا" واژہ "سے" یعنی "از" بہ کار می‌برند پس بہ جای "گالیوں میں" باید "گالیوں سے" باشد. اگر "میں" درست است پس باید "لذت کی ملتی ہے")

۵. ای دل تو بر گرہ ہستی ناخن عقل را نشکن.

۶. نظیر مصرعہ حافظ را با چنین لطافت تضمین کن.

۷. تضمین از کلیات نظیر کہ چاپ شدہ است. (نگار، ص ۶۳)

سورج مکھی، ججمکا، بانک، نورتن، پاپل، چوری، چهلہ، جگنو، چخینز، رومال، کخیل، بتاشہ، برفی، جلیبی، سیو، مٹھری، گچری و غیرہ.

نتیجہ گیری

زمانی کہ نظیر زندگی می کرد زبان اردو به اوج رسیده بود و فارسی گرمی بازار نداشت. در چنین وضعی نظیر با عامه مردم ارتباط داشت، مسایل جامعه را با ژرف نگاہی می دید و بدون امتیاز نسل و رنگ فضای قشنگ فرهنگ هندوستان را در آثار خود گنجانیده است همین است که اگر در نعت، منقبت و مدح امامان شعر سروده است، در ستایش عرفا و رهنمایان ادیان مختلف مثل کرشن و رام هم شعر گفته است. آثار نظیر از لحاظ فکر و انگیزه و شیوه زبان و بیان همه هندی است.

منابع

۱. سید احتشام حسین، اردو کی کہانی، انصار حسین پبلیشرز، سرفراز پریس، لکھنو، ۱۹۶۷ م.
۲. نسیم قریشی، اردو ادب کی تاریخ، آزاد کتاب گھر، کلان محل، دہلی، ۱۹۵۵ م.
۳. سلیم جعفر، گلزار نظیر، هندوستانی اکیڈمی، صوبہ متحدہ الہ آباد.
۴. سید محمد محمود رضوی مخمور اکبرآبادی، روح نظیر، آگرہ اخبار برقی، پریس آگرہ، ۱۹۴۶ م.
۵. مخمور سعیدی، نظیر اکبرآبادی کا منتخب کلام، ساهتیا آکادمی، ۲۰۰۶ م.
۶. نظیر اکبرآبادی، کلیات نظیر (با مقدمہ عبدالغفور مومن)، کتابی دنیا دہلی، ۲۰۰۳ م.
۷. علی جواد زیدی، رسالہ العلم، دو ماہی بمبئی، مرثیہ نمبر، زینبیہ انسٹیتوت آف اسلامیک اسٹڈیز اینڈ ریسرچ، ۱۹۹۲ م.
۸. نیاز فتحپوری (مدیر)، رسالہ نگار، جلد ۳۷، شمار ۱، سنہ ۱۹۴۰ م.
۹. پروفیسور صدیق الرحمن قدوائی، غالب نامہ نظیر اکبرآبادی، نمبر جلد ۳۲، غالب انسٹیتوت، دہلی نو، شماره ۱، جنوری ۲۰۱۰ م.
۱۰. شبلی نعمانی، موازنہ انیس و دبیر، مکتبہ جامعہ مسجد، دہلی، نوامبر ۱۹۶۹ م.
۱۱. شمس الحق عثمانی، نظیر نامہ، صبوچی پبلیکیشن، ۱۱۸۶، بلیماران، دہلی، سنہ ۱۹۷۹ م.
۱۲. مالک رام، مجلس نذر عرشی، دہلی نو، دانش محل بک سیلر، دسامبر ۱۹۶۵ م.